

## رویکردهای اقتصاددانان مسلمان درمسأله ی تحریم ربا

### چکیده

مسأله ی تحریم ربا در دو سطح قابل پی گیری است: در نخستین سطح، موجه و عادلانه بودن یا نبودن دریافت بهره توسط وام دهنده، فارغ از ملاحظات و آثار اجتماعی مترتب برآن، مطمح نظر است و به این سوال پاسخ داده می شود که آیا منطقی و با غمض نظر از آموزه های دینی و ملاحظات اجتماعی، وام دهنده «حق» دارد، در ازای واگذاری بخشی از درآمد یا ثروت خود به دیگری برای مدتی معین، مازادی ثابت و از پیش تعیین شده- که اصطلاحاً بهره نامیده می شود- از وی مطالبه نماید؟

در سطح دوم بحث، با فرض اثبات معقول و موجه بودن رفتار «فردی» وام دهنده مزبور، آثار اقتصادی و اجتماعی رفتار وی در سطح کلان مورد تحلیل قرار می گیرد. سوال اصلی در دومین سطح بحث این است که آیا وام دهی همراه با بهره، با توجه به تأثیری که رواج این شیوه ی تأمین مالی بر متغیرهای کلان اقتصادی، همچون سرمایه گذاری، اشتغال، تولید کل، توزیع درآمد و... برجای می گذارد، باز هم رفتاری موجه، معقول و عادلانه تلقی می شود یا خیر؟

کلیه ی تلاش های فکری که در ادبیات اقتصاد سرمایه داری به «نظریات بهره» موسوم شده است، معطوف به سطح اول بحث است. افرادی همچون «ناسا سینیور»، «بوم باورک» و «جان مینارد کینز»، از طرق مختلف، کوشیده اند محق بودن دریافت کننده ی بهره و معقول، موجه و عادلانه بودن رفتار وی را به اثبات برسانند. نظریات بهره، تماماً، به حوزه ی رفتار فردی مربوط می شود و نسبت به سؤال مطرح در سطح دوم بحث ساکت هستند.

برخی از اقتصاددانان مسلمان در تلاش برای تبیین علمی حکم حرمت ربا، نظریه های بهره را یک به یک مورد بررسی، نقد و ابطال قرار داده اند. به نظر می رسد نحوه ی برخورد این دسته از اقتصاددانان

مسلمان با نظریات مزبور، از انصاف و اتقان علمی لازم برخوردار نیست و این امر، احتمالاً منبث از باوراکید ذهنی آنان درباره ی غیرمعقول و ظالمانه بودن دریافت بهره-حتی درحوزه ی رفتار فردی و فارغ از ملاحظات اجتماعی آن- می باشد.

در این نوشتار نحوه ی پاسخگویی اقتصاددانان مسلمان به یکی از نظریه های بهره مورد بررسی و نقد قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: بهره، نظریه ی بهره، نظریه ی امساک

## ۱) مقدمه

بحث پیرامون نادرستی اخذ بهره از گیرندگان وام، از پیشینه ای چند هزار ساله برخوردار است. ارسطو در کتاب سیاست، با این استدلال که پول نازا و عقیم است، مخالفت خود را با دریافت مبلغی مازاد بر اصل مبلغ وام داده شده، توسط وام دهنده، ابراز کرده است. تحریم ربا در شرایع آسمانی، از جمله اسلام، باعث شده است تا پیروان شرایع مزبور، رویکرد دیگری به این بحث داشته باشند. براساس این رویکرد، نیازی به کشف علت، حکمت یا فلسفه ی حرمت ربا نیست؛ بلکه نفس تحریم آن از سوی خداوند، و اعلام حکم مزبور توسط پیامبران، مهم ترین دلیل بر حکیمانه بودن آن است و عدم توفیق بشر در شناسایی و کشف حکمت صدور آن، فایده و لزوم اجتناب از رباخواری را به زیر سؤال نخواهد برد. مستند ساختن احکام شرعی به «تعبد»، اگرچه در مقام عمل برای متشرعین چاره ساز و اقناع کننده است، لکن استفاده از آن در عرصه ی مباحثات علمی و به ویژه در گفتگوهای فرادینی (منظور، گفتگو با افرادی است که در زمره ی پیروان ادیان الهی تحریم کننده ی ربا نیستند و یا علیرغم پیروی از یکی از ادیان مزبور، از التزام و تعبد کافی به دستورات دین مورد قبول خود برخوردار نمی باشند) کاربرد قابل توجهی ندارد. انبوه مقالات و اظهارنظرهایی که با هدف توجیه علمی حرمت ربا، به ویژه در دهه های اخیر ارائه شده است، ناظر به همین نکته است. پیش فرض و نقطه عزیمت همه ی مطالعات مزبور را، ضرورت مستندسازی حرمت ربا به توجیهات محکم و قابل دفاعی غیر از «تعبد» تشکیل می دهد.

نتیجه‌ی بسیار مهم این رویکرد، جدا از ایجاد اطمینان قلبی برای مؤمنان و ملتزمان به حکم تحریم ربا، گشوده شدن باب تدقیق و نظریه پردازی پیرامون «موضوع» این حکم مسلم الهی است. نهی قرآنی «لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا» به ضمیمه‌ی بیان‌های دیگری از جمله «حَرَّمَ الرَّبَا»، «فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» و «لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» و...، متضمن حکم صریحی هستند که براساس آن موضوعی به نام ربا به شدت مورد انکار و تحریم قرار گرفته است. به دلیل همین صراحت، نمی توان در میان اندیشمندان مسلمان، فرد یا افرادی را پیدا نمود که درباره‌ی اصل حرمت ربا به تأمل یا تشکیک پرداخته باشند و دقیقاً به همین دلیل است که محور کلیه‌ی نظریاتی که از سوی صاحب‌نظران مسلمان ارائه شده، و به ظاهر متضمن انکار حرمت رباست، تلاش برای خروج موضوعی نوع یا انواعی از وام ربوی (قراردادهای مبتنی بر اعطای وام و دریافت اصل به همراه مازاد معین در سررسید)، از دایره‌ی شمول «ربای محرم» می‌باشد. در ادبیات مربوط، یکی از طرقی که به این مسیر منتهی شود مطالعه پیرامون حکمت تحریم رباست. پیوند این دو، یعنی مبحث «موضوع شناسی ربا» و مبحث «حکمت شناسی ربا» از آنجا ناشی می‌شود که در قرآن و سنت تعریف جامع و مانعی از ربا ارائه نشده است و به ناچار در این خصوص باید ضمن تلاش برای حداکثر استفاده از اشارات وارد شده در قرآن و سنت، از موضوع ربا به مدد «عقل» و «سیره‌ی عقلا» ابهام زدایی نمود. وقتی نوبت به استفاده از عقل و برداشت از عمل عقلا می‌رسد، طبیعتاً، با حکمت و برهان سر و کار خواهیم داشت که مستند عقل در صدور یا پذیرش احکام و مستند عقلا در انجام اعمال عاقلانه است. به عبارت دیگر، در فضای خلأ تبیین آسمانی از موضوع، عقل با تدقیق در حکمت صدور حکم، درباره‌ی موضوع آن به داوری و نظریه پردازی می‌پردازد. توجه به این نکته‌ی مهم نیز ضروری است که محقق مسلمان در مرحله‌ی استکشاف حکمت صدور حکم نیز نخست به کتاب و سنت مراجعه می‌کند و در صورت فقدان بیان صریح و کافی، به نظریه پردازی یا حدس و گمان عالمانه پردازد. به عنوان مثال، امام محمد غزالی، در باب شکر از کتاب احیاء العلوم، با این بیان که دریافت بهره از وجوه قرض داده شده «استعمال شیء فی غیر ما خلق لاجله» است، به تبیین حرمت رباخواری پرداخته است.

برخی نیز با استناد به آیات قرآنی و روایات، ظالمانه بودن اخذ ربا، متروک ماندن کار خیر، ایجاد رکود اقتصادی و مسائلی از این دست را به عنوان حکمت‌های تحریم رباخواری مطرح کرده‌اند. برخی از این صاحب‌نظران، جسارت بیشتری به خرج داده و موارد فوق الذکر را نه تنها حکمت تحریم ربا بلکه علت

آن قلمداد کرده و در نتیجه، انواعی از قرض‌های ربوی را، که هیچ یک از خصوصیات پیش گفته یعنی ظلم بر وام گیرنده، ترک کار خیر و ... بر آنها صدق نمی‌کند، از دایره‌ی قانون حرمت ربا خارج دانسته‌اند. در طبقه بندی نظریات و رویکردها، بایستی این رویکرد، که استناد به تعبد را کافی ندانسته و از راه تدقیق در حکمت‌ها یا علت‌های صدور حکم ربا به تحکیم پایه‌های عقلانی حکم مزبور می‌پردازد، را «رویکرد فعال» بنامیم.

در مقابل، رویکرد دیگری وجود دارد که براساس آن، محقق از راه ابطال توجیهاتی که از سوی طرفداران نظام بهره ارائه شده به نتیجه‌ی مورد نظر، یعنی حرمت رباخواری، می‌رسد. شیوه‌ی کار در این روش، که ما آن را «رویکرد منفعل» می‌نامیم، به این صورت است که آراء و نظریات اقتصاددانان یا حقوقدانان حامی بهره، که با هدف تبیین عاقلانه و عادلانه بودن اخذ ربا ارائه شده، یک به یک مورد بررسی، نقد و ابطال قرار گرفته و، در نتیجه، نقیض آن، یعنی ظالمانه و غیرمعقول بودن دریافت بهره از قرض گیرنده، اثبات می‌شود. تفاوت این رویکرد با رویکرد فعال این است که در رویکرد فعال، از آنجا که مبنای کار بر تعبد قرار داده نشده است، محقق هیچ گونه الزام ایدئولوژیک برای ابطال توجیهات بهره - به هر صورت ممکن - احساس نمی‌کند و پس از بررسی نظریات مزبور، ممکن است تمام یا برخی از آنها را نیز صائب تشخیص دهد؛ اما این بدان معنی نیست که این دسته از محققان لزوماً به جرگه‌ی طرفداران بهره بپیوندند، بلکه با استفاده از استدلالات متقن علمی، که بعضاً ریشه در متون دینی دارند، اثبات می‌کنند که علیرغم این که دریافت بهره به لحاظ فردی ممکن است توجیه داشته باشد، اما با توجه به آثار اجتماعی آن، قانون گذار حق - و بلکه وظیفه - دارد که حق مزبور را به طور کلی و یا در موارد خاص، بسته به این که محقق در حکمت شناسی تحریم ربا به چه نتایج علمی رسیده باشد، از افراد سلب و رباخواری را کلاً یا در پاره‌ای از موارد مثل ربای استهلاکی یا ... ممنوع اعلام نماید؛ کاری که شرایع آسمانی از جمله اسلام انجام داده‌اند.

اما در رویکرد منفعل، چون بنای محقق بر این است که نشان دهد تمامی اشکال دریافت بهره فاقد توجیه علمی هستند، ممکن است در برخورد با نظریات بهره که از سوی طرفداران نظام ربوی برای اثبات عاقلانه و عادلانه بودن دریافت بهره توسط وام دهنده ارائه شده است، دچار پیش داوری شده و انصاف، که لازمه‌ی هر تحقیق علمی است، در برخورد آنان با نظریات مزبور مورد توجه قرار نگیرد. این

نحوه‌ی برخورد، علاوه بر این که جبهه‌ی فکری اندیشه‌وران مسلمان را در مباحثه‌ای که با طرفداران نظام ربوی دارند، دچار ضعف می‌کند و زمینه‌ی اتهام آنان را به مواجهه و مقابله با بدیهیات فراهم می‌سازد، این اشکال عمده را دارد که راه را برای تدقیق در موضوع حکم حرمت ربا مسدود می‌کند و تفصیل بین اقسام مختلف وام‌ها را منتفی می‌نماید. وقتی اثبات کنیم که دریافت بهره مطلقاً فاقد توجیه و سفیهانه و ظالمانه است، قطعاً زمینه‌ای برای بحث و بررسی در دو مقوله‌ی مهم «موضوع‌شناسی» و «حکمت‌شناسی» ربا باقی نخواهد ماند.

در این مقاله نمونه‌ای از رویکرد انفعالی با نظریات بهره مورد بررسی قرار می‌گیرد. براساس یکی از نظریات مزبور، دریافت بهره از سوی وام‌دهنده، عاقلانه و عادلانه است، زیرا وام‌دهنده با اعطای وام، خود را برای مدتی از انواعی از مطلوبیت که در صورت عدم پرداخت وام، می‌توانست از آن برخوردار شود، محروم کرده است. این «کف نفس» مستوجب پاداشی است که می‌تواند بهره باشد. این نظریه به نام «نظریه‌ی امساک» معروف شده است و از جمله نظریاتی است که اندیشه‌وران مسلمان برخورد منطقی با آن مبذول نداشته‌اند.

## ۲) تبیین نظریه‌ی امساک

نتیجه‌ی یک رشته از تلاش‌هایی که برای اثبات موجه، عاقلانه و عادلانه بودن دریافت بهره صورت پذیرفته است، در قالب «نظریه‌ی امساک»، از سوی حامیان بهره، ارائه شده است. براساس این نظریه، پول این توانایی را به دارنده‌ی خود اعطا می‌کند که از طریق خرج کردن آن، هرگونه دارایی دیگری را که مایل باشد، و امکانات مالی او اجازه دهد، در اختیار بگیرد. این دارایی می‌تواند مجموعه‌ای از کالاها و خدمات مصرفی باشد که تملک و/یا بهره برداری آنها در زمان حال برای افراد «مطلوبیت» دارد؛ یا مجموعه‌ی از کالاهای سرمایه‌ای باشد که نگهداری آنها به دلیل درآمد زایی که می‌توانند داشته باشند، مورد توجه است.

مثلاً فردی که پنجاه میلیون ریال پول در اختیار دارد، می‌تواند به وسیله‌ی آن یک خودروی شخصی تهیه کرده و آن را برای رفع نیازهای خود و خانواده‌اش به کار گیرد؛ همچنان که می‌تواند به وسیله‌ی آن یک دستگاه تاکسی خریداری نموده و شخصاً، یا از طریق استخدام راننده، از آن کسب درآمد کند.

براساس نظریه‌ی امساک، فردی که پول خود را به صورت موقت، و برای مدتی معین، از خود جدا کرده و آن را در اختیار دیگری قرار می‌دهد، در حقیقت، فرصت استفاده‌ی فعلی از کالاها و خدمات و نیز فرصت کسب درآمد از دارایی بالفعل خویش را از خود سلب کرده و آن را در اختیار دیگری قرار داده است. براساس این نظریه، رفتار این شخص، خویشتن‌داری از مصرف فعلی و/یا خویشتن‌داری از برخورداری از سود احتمالی ناشی از تولید تلقی شده و مستوجب دریافت پاداشی است که آن را «بهره» می‌نامیم.

ریشه‌ی نظریه‌ی امساک در عقاید آدام اسمیت، بنیان‌گذار علم اقتصاد و پایه‌گذار مکتب کلاسیک، قابل ردیابی است. او معتقد بود که

هرگاه یک فرد مازاد بر احتیاجات معیشتی خود دارای ذخایر مالی باشد، می‌کوشد تا از این ذخایر برای به دست آوردن درآمد استفاده کند. کلیدی ذخایر این فرد به دو قسمت تقسیم می‌شود. بخشی برای به دست آوردن درآمد تخصیص می‌یابد و سرمایه‌ی او را تشکیل می‌دهد و بخش دیگر به مصارف فوری اختصاص می‌یابد. بنابر این، از نظر اسمیت، سرمایه نتیجه‌ی پس‌انداز می‌باشد و به وسیله‌ی امساک در مصرف افزایش پیدا می‌کند و با ولخرجی و اسراف کاهش می‌یابد. (تفضلی، ۱۳۷۲، ۹۸)

این نظریه، به صورت خاص، نخستین بار توسط «ناسا سینیور» مطرح شد. استدلال ناسا سینیور این بود که

برای کارگرانی که به کار اشتغال دارند باید غذا و پوشاک را فراهم ساخت. بنابراین لازم است که از قبل، برای تحقق این هدف، منابع لازم را در اختیار داشت. این منابع چیزی جز انباشت پس‌اندازهای قبلی و یا به عبارت دیگر منابع حاصل از عدم مصرف نیست. استدلال می‌شود که باید به این پس‌اندازها با پرداخت بهره پاداش داد و الا پس‌اندازی صورت نخواهد پذیرفت و اجتماع از کمبود سرمایه رنج خواهد برد. (محمد انور، ۱۳۷۵، ۹۲)

نتیجه‌ی نظریه‌ی امساک این است که اعطا کننده‌ی وام با دریافت بهره، در حقیقت پاداش خویشتن‌داری خود را دریافت نموده و از این رو کار او کاملاً موجه و عین عدل است.

### ۳) نحوه پاسخ‌گویی مخالفان بهره به نظریه‌ی امساک

منتقدان نظام ربوی بر این باورند که نمی‌توان با استناد به عنصر «خویشتن‌داری»، دریافت و پرداخت بهره را توجیه کرد. نحوه‌ی ابطال نظریه‌ی امساک، توسط منقدان مزبور، به این صورت است که آنان از طریق تحلیل انگیزه‌های پس‌انداز کنندگان، ظاهراً به این جمع‌بندی می‌رسند که نمی‌توان بهره را با خویشتن‌داری که جوهره‌ی نظریه‌ی امساک است، توجیه نمود.

دکتر محمد انور، اقتصاددان مسلمان، چگونگی رد این نظریه را بدین صورت توضیح می‌دهد:

... مخالفین این نظریه می‌گویند که پس‌انداز کنندگان را می‌توان به سه گروه تقسیم نمود که عبارتند از: دارندگان درآمد بالا، دارندگان درآمد متوسط و بالاخره دارندگان درآمد پایین. کسانی که جزء دارندگان درآمد بالا قرار دارند، چاره‌ای جز پس‌انداز ندارند؛ چرا که آنها به هیچ وجه نمی‌توانند تمام منابع خود را مصرف نمایند. بنابراین در پس‌انداز این طبقه امساک جایی ندارد و لذا اگر چنانچه بهره حذف شود، در این نوع پس‌انداز تغییری حاصل نمی‌شود. کسانی که دارای درآمد متوسط می‌باشند احتمالاً می‌توانند همه‌ی درآمد خود را مصرف نمایند، ولی قسمتی از آن را پس‌انداز می‌کنند. حال باید دید چرا این گروه از افراد، علی‌رغم این که اغلب امیال فعلی آنها مشخص‌تر و ضروری‌تر از امیال آتی آنان می‌باشد، اقدام به پس‌انداز می‌نمایند. چنین استدلال می‌شود که اینان برای به دست آوردن یک نفع غایی در آینده، نظیر توانایی مقابله با حوادث غیرمترقبه، به این فداکاری در زمان حال مبادرت می‌ورزند. اعضای این گروه به پس‌انداز روی می‌آورند، چرا که انتظار دارند با به تعویق انداختن مصرف خود بتوانند مطلوبیت بیشتری را به دست آورند. این برد مطلوبیت برای تشویق آنها به پس‌انداز، بدون هر نوع مشوق دیگری نظیر بهره، کفایت می‌کند. کسانی که در طبقه‌ی کم درآمد قرار دارند، احتمالاً، نخواهند توانست به هیچ وجه پس‌انداز نمایند. اگر چنانچه پس‌انداز کنند این کار با فداکاری ممکن است، اگرچه پس‌انداز آنها احتمالاً ناچیز خواهد بود. (همان، ۹۳)

دکتر نجات الله صدیقی، در مقاله‌ای تحت عنوان اندیشه‌ی اقتصادی مسلمانان؛ بررسی متون معاصر، می‌نویسد:

... در اینجا به نظریات انتقادی [اقتصاددانان مسلمان] نسبت به نظریاتی که می‌کوشند بهره را توضیح داده، آن را موجه جلوه دهند، اشاره خواهیم کرد. مودودی و انور اقبال قرشی، نخستین کسانی هستند که در این زمینه مطالبی نوشته‌اند و محمود احمد، عیسی عبدو، محمود ابو سعود و ناصر... شیخ نیز در این مورد به نگارش مطالبی پرداخته‌اند. امساک و شکیبایی نمی‌تواند پاداشی برای سرمایه دار در پی داشته باشد، مگر آن که ثابت شود استفاده از سرمایه‌ی وام گرفته شده حتما سودی داشته است... (خورشید احمد، ۱۳۷۴، ۳۱۴)

موسویان، با الهام از نحوه‌ی پاسخ‌گویی دکتر محمد انور و دکتر نجات‌الله صدیقی، نظریه‌ی امساک را بدین گونه مورد نقد و ابطال قرار داده است:

این نظریه از چند جهت قابل مناقشه است: اولاً درصد اندکی از پس‌انداز کنندگان را شامل است چون طبقات ثروتمند جامعه، پس‌اندازشان خود به خود صورت می‌گیرد و نیازی به فداکاری و صرف نظر کردن از مصرف حال ندارند و طبقات متوسط نیز برای تأمین احتیاجات آتی و احتمالی پس‌انداز می‌کنند؛ به طوری که اگر بهره و مشوقی هم نبود این کار را می‌کردند. ثانیاً برفرض قبول کنیم هر نوع پس‌اندازی همراه با نوعی صرف نظر کردن از مصرف حال و مستلزم نوعی رنج و زحمت است، باز هم این نظریه هیچ توجیه منطقی ندارد، چون فردی که از مصرف حال امساک کرده و پس‌انداز می‌کند، راه‌های متفاوتی پیش رو دارد: راه اول این است که آن پس‌انداز را به صورت «کنز» و بدون استفاده نگه دارد، که در این صورت، نه تنها مستحق پاداش نیست، بلکه به دلیل خارج کردن بخشی از دارایی جامعه از گردونه‌ی اقتصادی (کاهش تقاضای کل) سزاوار سرزنش و جریمه است. راه دوم این است که پس‌انداز خود را به خرید و نگه‌داری کالاهای بادوام سرمایه‌ای چون زمین، ساختمان و... اختصاص دهد. در این صورت نیز مستحق سرزنش است، چرا که علاوه بر احتکار سرمایه‌های جامعه، قیمت‌گذاری آنها را به طور مصنوعی افزایش می‌دهد. راه سوم این است که با استفاده از پس‌انداز، اقدام به سرمایه‌گذاری و تولید کند. در این صورت اگرچه مستحق تشویق است - چون با سرمایه‌گذاری خدمتی برای اقتصاد جامعه کرده - لکن پاداش خود را در قالب سود فعالیت اقتصادی دریافت می‌کند و نیازی به بهره نیست. آخرین راه این است که پس‌اندازش را در اختیار تولیدکننده‌ای بگذارد تا او، با تبدیل به سرمایه و بهره‌برداری از آن، به تولید و کسب درآمد بپردازد. در این صورت اگرچه چنین



شخصی مستحق پاداش است و باید سهمی از تولید و درآمد داشته باشد، لکن این استحقاق، نه به خاطر پس‌انداز، بلکه به جهت مشارکت در تولید است و (بعدا) نشان می‌دهیم که پرداخت بهره‌ی ثابت و از قبل تعیین شده برای صاحبان پس‌انداز، علاوه بر این که تنها راه تقسیم تولید و درآمد بین عوامل تولید نیست، ناعادلانه‌ترین راه نیز می‌باشد. پس خودداری از مصرف حال، هیچ حقانیتی برای صاحبان پس‌انداز در گرفتن بهره اثبات نمی‌کند. (موسویان، ۱۳۷۸، ۹۱-۹۰)

همچنین می‌توان به عنوان نمونه ای دیگر از نحوه برخورد اندیشه وران مسلمان با نظریه‌ی امساک تبیین و متعاقب آن نقد نظریه‌ی مزبور توسط بیضائی را مورد توجه قرار داد:

در این نوع استدلال، پس‌انداز نوعی زجر کشیدن، به خاطر تعویق مطلوبیت ناشی از مصرف آنی درآمد، به حساب می‌آید. براساس این نظریه، مصرف کنندگان اشتیاق زیادی به مصرف فوری و آنی درآمدهای خود دارند که از طریق فعالیت‌های شغلی گوناگون کسب می‌کنند و عقب انداختن برنامه‌ی مصرفی آنها، نوعی تحمیل هزینه و زجر بر ایشان محسوب می‌شود. بنابراین موقعی حاضرند از مصرف آنی درآمد چشم پوشی کرده، پس‌انداز کنند که پاداشی به عنوان بهره به آنها پرداخت شود. اگر استدلال مرتبط با این نظریه درست باشد، نرخ بهره یک عامل اجتناب ناپذیر برای تشکیل پس‌انداز و فراهم شدن منبع لازم برای سرمایه گذاری است، که بدون آن اقتصاد نمی‌تواند گردش داشته باشد ... اما اگر به انگیزه‌های طبیعی و فطری که در افراد برای تشکیل پس‌انداز وجود دارد توجه کنیم، که با توجه به وابستگی فرد به سایر اشخاص (خانواده، همسایه، هموطن و غیره) و علاقه به وضعیت آنها و همچنین دوراندیشی فرد برای آینده‌ی خود، که ممکن است بدون درآمد شود، قابل توجیه است، به دلایل کافی و منطقی برای تشکیل پس‌انداز، حتی بدون دریافت بهره، برخورد می‌کنیم. بدین علت نمی‌توان این استدلال کلاسیک را برای وجود بهره، منطقی و مکفی دانست. (بیضائی، ۱۳۷۸، ۲۳۸)

#### ۴) تلخیص و جمع بندی اظهارات پاسخ دهندگان

از تأمل در اظهارات اندیشه ورانی که درصدد پاسخ گویی و ابطال نظریه‌ی امساک برآمده‌اند، می‌توان محورهای زیر را استخراج نمود:

الف - در طبقات پایین درآمدی، اصولاً پس‌اندازی شکل نمی‌گیرد تا گفته شود که منشأ آن امساک و خویشتن داری از مصرف فعلی و آنی است. طبقات درآمدی بالا نیز، به دلیل اشباع نیازهای مصرفی‌شان، چاره‌ای جز خودداری از مصرف فعلی و تشکیل پس‌انداز ندارند و بنابراین نمی‌توان رفتار پس‌اندازی آنان را امساک یا خویشتن داری از مصرف فعلی نامید. و بالاخره، دارندگان درآمدهای متوسط معمولاً با انگیزه‌هایی غیر از دریافت پاداش به امساک از مصرف آنی مبادرت می‌کنند.

ب - اگر انگیزه‌ی اصلی گروه اخیر برای پس‌انداز، دریافت پاداشی به نام بهره باشد، علی‌القاعده بایستی با افزایش نرخ بهره، رغبت آنان به پس‌انداز بیشتر شود و خویشتن داری بیشتری از خود نشان دهند. این در حالی است که مطالعات تجربی نتوانسته است رابطه‌ی معنی داری را بین دو متغیر پس‌انداز و نرخ بهره به اثبات برساند. دکتر محمد انور با استناد به اظهارات جان مینارد کینز می‌گوید:

کینز این عقیده را که بهره، تنظیم‌کننده‌ی پس‌اندازها بوده و پس‌اندازها، به تبعیت از افزایش یا کاهش بهره، بالا و پایین می‌رود و نرخ بهره به وسیله‌ی تقاضای سرمایه تعیین می‌شود، رد کرد. وی اعتقاد دارد حتی اگر بهره‌ای هم وجود نداشته باشد، بازهم پس‌انداز وجود خواهد داشت. برای مثال به حالتی که افراد مبادرت به سپرده‌گذاری در یک بانک می‌نمایند و یا پول خود را به صورت نقد نگه‌داری می‌نمایند، اشاره می‌نماید. (محمد انور، ۱۳۷۵، ۹۴)

محمد انور در ادامه می‌گوید:

در پاسخ به این سؤال که پس‌انداز عمدتاً به چه عواملی متکی است، باید گفت که پس‌انداز به دو عامل بستگی دارد: یکی به عادت صرفه‌جویی در افراد و جوامع و دیگری به سطح درآمد آنان. به فرض ثبات درآمد، افراد و اجتماعات مقتصد از افراد و اجتماعات غیر مقتصد بیشتر پس‌انداز می‌نمایند و اگر چنانچه عادت به صرفه‌جویی را در میان افراد و جوامع ثابت بگیریم، هرچه سطح درآمد افراد و جوامع بالا تر باشد، این افراد بیشتر پس‌انداز خواهند نمود. (همان)

ج - حتی اگر بتوان رفتار پس‌اندازی افراد را با پدیده‌ی امساک و خویشتن داری از مصرف آنی تفسیر کرد، نمی‌توان رابطه‌ی منطقی و تلازمی میان پدیده‌ی مزبور و استحقاق دریافت پاداش (بهره) برقرار

نمود. امساک کننده تنها در صورتی مستحق پاداش است که اثبات شود در صورتی که وی اقدام به پس انداز نمی کرد، پول خود را :

\* بلا استفاده نگه نمی داشت؛

\* در مسیرهایی همچون خرید و احتکار کالاهای سرمایه ای و زمین به کار نمی انداخت؛

بلکه آن را :

\* صرف خرید خدمات یا کالاهای مصرفی نموده و کالاها یا خدمات مزبور را در زمان حال مورد استفاده قرار می داد؛ یا

\* رأساً به خرید کالاهای سرمایه ای و سرمایه گذاری اقدام می نمود؛ یا

\* پول خود را در اختیار تولید کننده ای قرار می داد که با پول او به تولید و کسب درآمد بپردازد.

به عبارت دیگر، براساس پاسخهایی که به نظریه ی امساک داده شده، استحقاق یا عدم استحقاق پاداش برای پس انداز کننده، منوط به اطلاع از رفتار فرضی ای است که وی، در صورت عدم مبادرت به پس انداز، با پول مورد نظر انجام می داد و از آنجا که اطلاع از رفتار مزبور ممکن نیست، نمی توان پس انداز کننده را مستحق پاداش دانست و از این طریق، اخذ و اعطای بهره را توجیه نمود.

د - حتی اگر فرض کنیم که وام دهنده در صورت عدم اعطای وام، پول خود را در مسیر سرمایه گذاری - رأساً یا از طریق واگذاری آن به غیر- به کار می انداخت، باز هم نمی توان دریافت بهره از وام گیرنده توسط وی را موجه دانست؛ چرا که وام دهنده «می تواند» به جای دریافت بهره، در سود احتمالی حاصل از سرمایه گذاری توسط وام دهنده مشارکت نماید و بخشی از سود مزبور را به عنوان پاداش خویشتن داری اش از مصرف آنی دارایی خود، مطالبه نماید. به عبارت دیگر، حتی اگر ثابت شود که دریافت بهره «حق» پس انداز کننده است،

دلیلی وجود ندارد که بگوییم اعطای بهره تنها راه پاداش‌دهی به اوست.

## ۵) بررسی محورهای چهارگانه‌ی ابطال نظریه‌ی امساک

۱) متأسفانه پاسخ دهندگان، محل نزاع را به درستی تنقیح نکرده‌اند و همین امر باعث شده تا پاسخ‌های آنان با اضطراب و کم دقتی توأم گردد.

نخست باید معلوم شود جوهره‌ی نظریه‌ی امساک چیست؟ به بیان دیگر، این نظریه، چه کسی را مستحق پاداش دانسته است؟

کسی که تنها از به کارگیری درآمد یا ثروت خود در زمان حال امساک کرده و با خویشتن داری و کف نفس، کسب مطلوبیت ناشی از مصرف و/یا کسب درآمد ناشی از سرمایه‌گذاری را به آینده موکول کرده است؟

یا کسی که علاوه بر امساک و تشکیل پس‌انداز، آن را در اختیار دیگری قرار داده تا با آن به خرید کالاهای مصرفی مورد نیاز خویش یا سرمایه‌گذاری اقدام کند؟

بدیهی است، نظریه‌ی امساک با شق دوم سر و کار دارد، زیرا اصرار این نظریه بر دارا بودن «حق» دریافت پاداش (بهره) توسط امساک‌کننده، در صورتی معنی خواهد داشت که «من علیه الحق» یا «مکلفی» در بین باشد.

نتیجه‌ی تدقیق در موضع اصلی بحث در نظریه‌ی امساک این است که نظریه‌ی مزبور، هر امساک‌کننده‌ای را مستحق پاداش نمی‌داند؛ بلکه امساک‌کننده‌ای را سزاوار پاداش می‌داند که علاوه بر امساک، آنچه را که از مصرف یا سرمایه‌گذاری آن خودداری کرده، برای مصرف یا سرمایه‌گذاری در اختیار دیگری قرار داده باشد.

به بیان دقیق‌تر، موضوع نظریه‌ی امساک، «پس‌انداز» نیست؛ موضوع نظریه‌ی مزبور، عملی است که لازمه‌ی آن، پس‌انداز می‌باشد، یعنی وام‌دهی.

بنابراین نخستین محور از محورهای چهارگانه پاسخ مخالفان نظریه‌ی امساک، بدون توجه به محل اصلی نزاع ارائه شده است. سؤال اصلی این نیست که چه کسی و با چه انگیزه‌ی ای پس‌انداز می‌کند تا گفته شود که طبقات با درآمد پایین توانایی پس‌انداز کردن ندارند؛ طبقات با درآمد بالا ناچار از پس‌انداز هستند و...؛ سؤال اصلی که این نظریه درصدد پاسخ‌گویی به آن است، این است که آیا هر فرد از هر طبقه‌ی درآمدی، در صورتی که بخشی از درآمد یا ثروت خود را به دیگری وام دهد، منطقی‌تر است که از پاداش از وام‌گیرنده را دارد یا خیر؟ پاسخی که در این نظریه به این سؤال داده می‌شود این است که، از آنجا که وام دادن به دیگران مستلزم خودداری از مصرف فعلی و/یا خودداری از به‌کارگیری دارایی خود در مسیر سرمایه‌گذاری و کسب درآمد بیشتر می‌باشد، وام‌دهنده منطقی‌تر است که در مقابل این خویشتن‌داری و کف‌نفسی که بر خود تحمیل کرده است، از وام‌گیرنده توقع پاداش داشته باشد. بدیهی است، این که وام‌دهنده از کدام طبقه درآمدی باشد، نقشی در موضع اصلی بحث در نظریه‌ی امساک ندارد؛ چه این که در مورد صاحبان درآمدهای بالا نیز، حتی اگر فرض کنیم که اعطای وام از سوی آنان مستلزم چشم‌پوشی از مصرف فعلی نیست - چرا که نیازهای مصرفی آنها پیشاپیش و کاملاً تأمین شده است - قطعاً مستلزم چشم‌پوشی از فرصت‌های سرمایه‌گذاری و قرار گرفتن در معرض سود احتمالی هست. همچنین درست است که دارندگان درآمدهای پایین، معمولاً، توانایی پس‌انداز کردن ندارند، ولی در شرایطی که پاداش (بهره) وام‌دهی کاملاً بالا و وسوسه‌انگیز باشد، همین افراد نیز حاضر خواهند شد بخشی از درآمد جاری خود را با هدف وام‌دهی و دریافت بهره، پس‌انداز نمایند. روشن است که در این مورد نیز پاداشی که به این افراد داده می‌شود به خاطر نفس پس‌انداز آنان نیست، بلکه به این خاطر است که پس‌انداز کرده و پس‌انداز خود را در اختیار دیگران قرار داده‌اند. این گروه نیز همانند گروه قبل برای این که قدرت بر وام‌دهی پیدا کنند، باید پس‌انداز (امساک) کنند؛ با این تفاوت که فقرا برای تشکیل پس‌انداز غالباً مجبورند از به‌کارگیری درآمد خود در رفع نیازهای مصرفی‌شان خودداری کنند و ثروتمندان برای این منظور باید از سرمایه‌گذاری در موقعیت درآمدزا صرف‌نظر نمایند. به هر حال، از این منظر که همه‌ی وام‌دهندگان برای وام‌دهی باید پس‌انداز کنند و همه‌ی پس‌اندازکنندگان برای تشکیل پس‌انداز ناگزیر از خویشتن‌داری از مصرف و / یا سرمایه‌گذاری هستند، فرقی میان گروه‌های مختلف درآمدی وجود ندارد. بنابراین، تحلیلی که پاسخ‌دهندگان، محور اول پاسخ خود را بر آن مبتنی کرده‌اند (یعنی تفکیک افراد به طبقات درآمدی مختلف) ارتباطی با سؤال اصلی نظریه‌ی امساک ندارد.

این تحلیل در صورتی سودمند خواهد بود که نظریه‌ی امساک در پی پاسخ گویی به سؤالاتی از این دست باشد:

چه کسی پس‌انداز خواهد کرد؟ چه کسانی از پس‌انداز کردن عاجزند؟ چه کسانی مجبور به پس‌انداز هستند و نمی‌توانند تمامی ثروت یا درآمد خود را مصرف کنند؟ ... و همان طور که گذشت نظریه‌ی مزبور به دنبال ارائه‌ی پاسخی برای این سؤالات نیست. نتیجه این که محور اول، از محورهای چهارگانه پاسخ، ارتباطی با مدعای نظریه‌ی امساک ندارد و نسبت به آن اجنبی تلقی می‌شود.

۲) در دومین محور، پاسخ دهندگان به این صورت درصدد رد و ابطال نظریه‌ی امساک برآمده‌اند که اگر نظریه‌ی امساک صائب باشد باید به موازات افزایش نرخ بهره (میزان پاداش دهی به امساک‌کنندگان)، حجم پس‌اندازهای آنان افزایش یابد و حال آن که به استناد مطالعات تجربی و تصریح اقتصاددانان برجسته‌ای مثل کینز، ارتباطی میان میزان پاداش اعطایی به پس‌اندازکنندگان (نرخ بهره) و میزان پس‌انداز آنان وجود ندارد. به نظر می‌رسد در اینجا هم پاسخ دهندگان بین دو مقوله‌ی پس‌انداز صرف و وام دهی تفکیک نکرده‌اند. حتی اگر صحت این ادعا به اثبات رسیده باشد که ارتباطی میان پس‌انداز و نرخ بهره وجود ندارد، این مطلب چه ربطی به مدلول نظریه‌ی امساک دارد؟ همان طور که در قسمت قبل توضیح دادیم، نظریه‌ی امساک، اولاً و بالذات، در مورد رفتار وام‌دهی افراد به اظهار نظر می‌پردازد و مقوله‌ی پس‌انداز صرف از دستور کار آن خارج است. مطالعات تجربی و اظهار نظر اقتصاددانان که در محور دوم مورد استناد قرار گرفته، معطوف به پس‌انداز صرف است (که ربطی به نظریه‌ی امساک ندارد) نه وام دهی (که موضوع اصلی نظریه‌ی امساک است). برای اثبات این مطلب کافی است یک بار دیگر عبارتی را که در بالا از دکتر محمد انور نقل کردیم و به ویژه مثال‌هایی که وی در این عبارت از کینز نقل کرده است، از نظر بگذرانیم تا معلوم شود که مستند محور دوم پاسخ مخالفان، در واقع، خروج از محل نزاع است:

کینز این عقیده را که بهره، تنظیم‌کننده‌ی پس‌اندازها بوده و پس‌اندازها، به تبعیت از افزایش یا کاهش بهره، بالا و پایین می‌رود و نرخ بهره به وسیله‌ی تقاضای سرمایه تعیین می‌شود، رد کرد. وی اعتقاد دارد حتی اگر بهره‌ای هم وجود نداشته باشد، باز هم پس‌انداز وجود خواهد داشت. برای مثال به حالتی که افراد مبادرت به سپرده‌گذاری در یک بانک می‌نمایند و یا پول خود را به صورت نقد نگه‌داری

می‌نمایند، اشاره می‌نماید. در پاسخ به این سؤال که پس‌انداز عمدتاً به چه عواملی متکی است، باید گفت که پس‌انداز به دو عامل بستگی دارد: یکی به عادت صرفه‌جویی در افراد و جوامع و دیگری به سطح درآمد آنان. به فرض ثبات درآمد، افراد و اجتماعات مقتصد از افراد و اجتماعات غیر مقتصد بیشتر پس‌انداز می‌نمایند و اگر چنانچه عادت به صرفه‌جویی را در میان افراد و جوامع ثابت بگیریم، هرچه سطح درآمد افراد و جوامع بالا تر باشد، این افراد بیشتر پس‌انداز خواهند نمود. (همان)

روشن است که این عبارات نافی رابطه‌ی میان نرخ بهره و پس‌انداز صرف (از قبیل نگه‌داری پول به صورت نقد) است و وجود رابطه میان میزان وام دهی و نرخ بهره را نفی نمی‌کند. تئوری اقتصاد کلان تصریح می‌کند که همراه با بالا رفتن نرخ بهره، تقاضای سفته‌بازی پول - که بخش عمده‌ای از پس‌انداز صرف را تشکیل می‌دهد - کاهش می‌یابد و افراد، از محل پس‌انداز صرف خود، اقدام به خرید اوراق قرضه (وام دهی به دولت یا بنگاه‌های صادر کننده‌ی اوراق قرضه) می‌کنند؛ برعکس، وقتی نرخ بهره کاهش می‌یابد، افراد اوراق قرضه‌ی خود را می‌فروشند (میزان وام دهی آنان کم می‌شود) و دارایی خود را به صورت وجه نقد (پس‌انداز صرف) تبدیل می‌کنند. این روند تا آنجا ادامه می‌یابد که در نرخ‌های بسیار پایین بهره پدیده‌ی «دام نقدینگی» مطرح شود؛ یعنی میزان نگه‌داری وجه نقد یا پس‌انداز صرف توسط افراد به حداکثر خود می‌رسد. نتیجه این که افزایش نرخ بهره به بالا رفتن سطح وام دهی افراد منجر می‌شود، ولی حجم پس‌انداز صرف آنان را کاهش می‌دهد؛ برعکس، کاهش نرخ بهره، به کاهش سطح وام دهی افراد می‌انجامد و میزان پس‌انداز صرف آنان را کاهش می‌دهد. بنا براین مطلب مطروحه در محور دوم پاسخ (همراه نبودن پس‌انداز با نرخ بهره) صحیح است، لکن ارتباطی با مدلول نظریه‌ی امساک ندارد؛ مدلول نظریه‌ی امساک این است که از آنجا که بهره، پاداش وام دادن است، هرچه نرخ بهره بالاتر باشد افراد به میزان بیشتری وام خواهند داد و این مطلب نه تنها در تئوری اقتصاد کلان تأیید می‌شود، بلکه از رفتار و سیاست‌گذاری‌های جاری دولت‌ها نیز قابل استکشاف است. دولت‌ها در شرایطی اقدام به افزایش نرخ بهره‌ی اوراق قرضه‌ی دولتی یا نرخ بهره‌ی سپرده‌های بانکی می‌کنند که به این نتیجه رسیده باشند که باید به نحوی نقدینگی جامعه، یعنی پس‌انداز صرف مردم، را کاهش دهند. بالا بردن نرخ بهره باعث می‌شود که مردم تشویق به خرید اوراق قرضه‌ی دولتی یا سپرده‌گذاری در بانک‌ها شوند، که اولی به معنی وام دادن به دولت و دومی به منزله‌ی قرض دادن به بانک است. روشن

است که منطق این اقدام چیزی جز مدلول نظریه‌ی امساک نیست، که براساس آن اعطای پاداش بیشتر به افراد باعث می‌شود که آنان بر میزان وام دهی خود بیفزایند.

۳) در محور سوم گفته شده است پس‌انداز کننده در صورتی مستحق پاداش است که معلوم شود در صورتی که پس‌انداز نمی‌کرد، پول خود را بلااستفاده نگه نمی‌داشت و آن را صرف خرید کالاهای غیر ضروری یا زمین بازی و ... نمی‌کرد.

این محور از پاسخ اساساً متضمن تناقض آشکاری است، که بازهم از بی‌توجهی نسبت به اصل بحث ناشی شده است. به عنوان مثال به عبارت موسویان در این مورد توجه کنید:

... بر فرض قبول کنیم هر نوع پس‌اندازی همراه با نوعی صرف نظر کردن از مصرف حال و مستلزم نوعی رنج و زحمت است، بازهم این نظریه هیچ توجیه منطقی ندارد، چون فردی که از مصرف حال امساک کرده و پس‌انداز می‌کند، راه‌های متفاوتی پیش رو دارد: راه اول این است که آن پس‌انداز را به صورت «کنز» و بدون استفاده نگه دارد، که در این صورت، نه تنها مستحق پاداش نیست، بلکه به دلیل خارج کردن بخشی از دارایی جامعه از گردونه‌ی اقتصادی (کاهش تقاضای کل) سزاوار سرزنش و جریمه است. راه دوم این است که پس‌انداز خود را به خرید و نگه‌داری کالاهای بادوام سرمایه‌ای چون زمین، ساختمان و ... اختصاص دهد. در این صورت نیز مستحق سرزنش است، چرا که علاوه بر احتکار سرمایه‌های جامعه، قیمت بازاری آنها را به طور مصنوعی افزایش می‌دهد. راه سوم این است که با استفاده از پس‌انداز، اقدام به سرمایه‌گذاری و تولید کند. در این صورت اگرچه مستحق تشویق است - چون با سرمایه‌گذاری خدمتی برای اقتصاد جامعه کرده - لکن پاداش خود را در قالب سود فعالیت اقتصادی دریافت می‌کند و نیازی به بهره نیست. آخرین راه این است که پس‌اندازش را در اختیار تولید کننده‌ای بگذارد تا او، با تبدیل به سرمایه و بهره‌برداری از آن، به تولید و کسب درآمد پردازد... (موسویان، ۱۳۷۸، ۹۰)

کنز، مصرف، سرمایه‌گذاری در امور تولیدی و یا سرمایه‌گذاری با مقاصد سوداگرانه، راه‌های مختلفی هستند که به درستی در عبارت فوق احصا شده‌اند. راه پنجمی نیز وجود دارد و آن وام دهی است، که در این مورد نیز وام گیرنده می‌تواند پول وام گرفته شده را در هر یک از راه چهارگانه‌ی پیش گفته به



کاراندازد و حتی می‌تواند آن را به دیگری وام دهد (کاری که بانک‌ها در نظام ربوی با سپرده‌های مردم انجام می‌دهند). قضاوت و ارزش‌گذاری ما درباره‌ی عملکرد دارنده‌ی پول، بسته به این است که دارنده‌ی پول کدام یک از راه‌های پیش روی خود را برگزیده است. مثلاً اگر پول را کنز کرده، همچنان که موسویان تصریح کرده است، نه تنها مستحق پاداش نیست بلکه، به دلیل آسیبی که از ناحیه‌ی عملکرد او بر اقتصاد جامعه وارد آمده است، باید مورد سرزنش نیز قرار گیرد. فرض کنیم که آثار سوء کنز بر اقتصاد کمتر از آثار سوء زمین بازی و بکارگیری پول در امور سوداگرانه باشد. در این صورت می‌توان کنز کننده را، به این دلیل که «ممکن بود» پول خود را در مسیر سوداگری قرار دهد، تخطئه کرد؟ پاسخ به روشنی منفی است، چرا که ارزش‌گذاری عملکرد افراد و قضاوت در مورد استحقاق یا عدم استحقاق پاداش باید براساس عملکرد واقعی - و نه فرضی - آنان صورت گیرد. نظریه‌ی امساک صریحاً بر این فرض استوار است که امساک کننده، راه پنجم را برگزیده و پس‌انداز خود را در اختیار فرد دیگری قرار داده است. از این رو اگر در محور سوم پاسخ دقت شود، معلوم خواهد شد که محور مزبور نه تنها ردی بر نظریه‌ی امساک نیست، بلکه باید آن را استدلالی به نفع نظریه‌ی مزبور دانست. توضیح این که: پاسخ دهندگان به نظریه‌ی امساک در سومین محور از پاسخ‌های خود تصریح کرده‌اند که اگر امساک کننده دارایی خود را به صورت وام در اختیار دیگری قرار ندهد، راه‌های متعدد دیگری در پیش رو خواهد داشت؛ از جمله کنز، مصرف، سرمایه‌گذاری بالمباشره یا از طریق مشارکت با غیر، و اشتغال به سفته بازی و سوداگری. این مطلب، مقدمه‌ای است که هم پاسخ دهندگان نظریه‌ی امساک از آن استفاده کرده و پاسخ خود را بر آن مبتنی ساخته‌اند و هم در اصل نظریه مورد توجه قرار گرفته و برای اثبات نظریه به آن تمسک شده است. نحوه‌ی استفاده‌ی نظریه از این مقدمه کاملاً روشن و قابل فهم است: امساک کننده اگر محصول امساک خود را در اختیار دیگری قرار ندهد و آن را در هریک از راه‌های چهارگانه‌ی دیگر به کار گیرد، «مطلوبیت» کسب خواهد کرد. اگر پول خود را در راه مصرف هزینه کند، مطلوبیت ناشی از مصرف یا نگه داری کالاهای مصرفی عاید وی خواهد شد؛ اگر پول خود را بالمباشره یا از طریق مشارکت به تولید اختصاص دهد، خود را در معرض سود احتمالی قرار خواهد داد و می‌دانیم که قرار گرفتن در معرض سود احتمالی، همان مطلوبیتی است که دارندگان سرمایه را به سرمایه‌گذاری ترغیب می‌کند؛ اقدام به فعالیت‌های سوداگرانه نیز مطلوبیت مشابهی برای افراد به همراه دارد، یعنی آنچه سفته بازان را وادار به خرید و فروش‌های سفته بازان می‌کند، قرار گرفتن در معرض سود احتمالی است؛ و

بالاخره، کنز نیز که به معنی معطل گذاشتن دارایی نقدی است و طبعاً کنز کننده، نه مطلوبیت حاصل از مصرف را تجربه می‌کند و نه خود را در معرض مطلوبیت ناشی از کسب سود احتمالی قرار می‌دهد، باز هم به نوعی دیگر متضمن مطلوبیت برای اوست. جان مینارد کینز، با هوشیاری، این مطلوبیت را شناسایی کرده و منشأ آن را «رجحان نقدینگی» نامیده است. بنابراین، اقدام به وام دهی مستلزم چشم پوشی از تمامی راه‌های پیش گفته و در واقع، مستلزم چشم پوشی از مطلوبیت ناشی از اقدامات مزبور است و به همین دلیل، نظریه‌ی امساک، وام دهنده را مستحق پاداشی به نام بهره می‌داند.

پاسخ دهندگان، اما، از مقدمه‌ی بالا به گونه‌ی دیگر - البته نادرستی - استفاده کرده‌اند. به زعم آنان باید معلوم شود که اگر وام دهنده اقدام به وام دهی نمی‌کرد، کدامیک از راه‌های چهارگانه دیگر را برمی‌گزید. اگر کنز یا سوداگری را انتخاب می‌کرد، به این دلیل مستحق پاداش (بهره) نمی‌بود که رفتارش با منافع جامعه در تضاد است و اگر سرمایه‌گذاری بالمباشره و یا مشارکتی را انتخاب می‌کرد، به این دلیل بهره به او تعلق نمی‌گرفت که به صورت دیگری (دریافت تمام یا بخشی از سود احتمالی) پاداش داده می‌شد. سؤال این است که پاسخ دهندگان، استدلال صریح و روشن نظریه‌ی امساک را که می‌گوید وام دهنده از همه‌ی راه‌های مطلوبیت‌زا صرف نظر کرده و لذا مستحق پاداش است، کجا و چگونه پاسخ داده‌اند؟ به هر حال، وام دهنده، راه پنجم را انتخاب کرده است و نمی‌توان به استناد این که «ممکن بود» وی راه دیگری به جز راه مزبور را برگزیند، او را تخطئه کرد و مستحق پاداش ندانست. پاسخ دهندگان عملاً استدلال نظریه‌ی امساک را بی‌جواب گذاشته و به مطالب دیگری پرداخته‌اند که ارتباطی با مدعای نظریه‌ی مزبور ندارد. مجدداً تأکید می‌شود که نگارنده، طرفدار اقتصاد ربوی نیست، اما برخورد انفعالی و غیر علمی با نظریات توجیه‌کننده‌ی بهره را شایسته‌ی ادبیات اقتصاد اسلامی نمی‌داند.

۴) آخرین محور از پاسخ‌هایی که به نظریه‌ی امساک داده شده است، این است که حتی اگر استحقاق وام‌دهنده را در موردی که وی پول خود را برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری در اختیار دیگری گذاشته است، برای دریافت پاداش بپذیریم، باز هم مدعای نظریه‌ی مزبور اثبات نمی‌شود، زیرا این نظریه به دنبال اثبات نوع خاصی از پاداش، یعنی بهره است و حال آن که راه دیگری برای پاداش دهی وجود دارد و آن مشارکت در سود احتمالی حاصل سرمایه‌گذاری است و از آنجا که این روش متضمن نفع

اقتصادی جامعه نیز هست، نظریه‌ی امساک نمی تواند حقانیت وام دهنده را برای دریافت بهره اثبات نماید.

واقعیت این است که از این راه نمی توان عدم استحقاق وام دهنده را نسبت به دریافت بهره اثبات نمود. حداکثر چیزی که این پاسخ اثبات می کند این است که پرداخت بهره به وام دهنده تنها راه پاداش دهی به او نیست. مگر نظریه‌ی امساک مدعی است که تنها راه پاداش دهی به وام دهنده، اعطای بهره به اوست؟ از کجای نظریه‌ی امساک استفاده می شود که فردی که محصول امساک خود را در اختیار دیگری قرار می دهد، فقط از طریق دریافت بهره می تواند پاداش گیرد و پاداش گیری از راه های دیگر، از جمله مشارکت در سود احتمالی ناشی از سرمایه گذاری، موجه و معقول نیست؟ مدلول نظریه‌ی امساک فقط این است که وام دهنده اگر در ازای چشم پوشی از کسب مطلوبیت ناشی از راه های چهارگانه‌ی دیگر - غیر از وام دهی - از وام گیرنده مطالبه نوع خاصی از پاداش (بهره) نماید، درخواست او عادلانه و موجه است. همچنان که مشهود است، محور چهارم پاسخ دهنندگان نظریه‌ی امساک نیز، بدون توجه به حرف اصلی نظریه‌ی مزبور ارائه شده و با طرح گزینه‌ی سود در کنار بهره، عملاً مدعای نظریه را بدون پاسخ رها کرده است. در این که جایگزینی مشارکت در سود به جای بهره، منافع فراوانی برای اقتصاد دارد تردیدی نیست (و اتفاقاً کسانی که با مسأله‌ی تحریم ربا به صورت فعال - و نه انفعالی - برخورد کرده اند، به همین امر استناد نموده اند)، ولی این موضوع ربطی به سؤال جوهری نظریه‌ی امساک، که می گوید «وام دهنده به چه دلیلی «حق» دارد از وام گیرنده مطالبه بهره کند؟»، ندارد.

## ۶ نتیجه گیری

در مسأله‌ی ربا، بحث در دو سطح باید پی گرفته شود: نخست باید معلوم شود فردی که پول خود را برای مدتی در اختیار دیگری قرار داده است، منطقی حق دارد از وام گیرنده مطالبه مازادی به نام بهره نماید یا خیر؟ سطح دوم بحث این است که بر فرض این که رفتار وام دهنده معقول و عادلانه باشد، آیا تجویز رباخواری با مصالح عمومی اجتماع سازگار است یا خیر؟ بنظر می رسد، همه‌ی تلاش هایی که برای اثبات علمی حرمت ربا مبذول می شود، باید در سطح دوم بحث متمرکز گردد؛ چه این که تا آنجا که به حوزه‌ی رفتار فردی مربوط می شود، دلیلی بر ناهنجار بودن رفتار دریافت کننده بهره، حداقل در موارد خاصی از قبیل وام هایی که با مقاصد سرمایه گذاری و تأمین مالی فرایندهای تولیدی اعطا می شود،

اقامه نشده است. از این رو، اصرار برخی از اندیشه‌وران مسلمان بر ابطال نظریاتی که تنها و تنها با هدف توجیه بهره در حوزه‌ی فردی - و فارغ از ملاحظات اقتصادی و اجتماعی مترتب بر آن - ارائه شده، نتایج قابل دفاعی به دست نداده است. به نظر می‌رسد استحکام نظریات مزبور مانع از آن شده است که این دسته از اندیشه‌وران مسلمان بتوانند پاسخ‌هایی درخور و مستند فراهم سازند. در مقاله‌ی حاضر به عنوان نمونه چگونگی برخورد برخی از اقتصاددانان مسلمان با یکی از نظریات بهره مورد بررسی قرار گرفته است.

### منابع و مأخذ

۱) بیضائی، سید ابراهیم (۱۳۷۸)، نرخ بهره و بانکداری، مجموعه مقالات اولین همایش دوسالانه اقتصاد اسلامی، پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس.

۲) تفضلی، فریدون (۱۳۷۲)، تاریخ عقاید اقتصادی از افلاطون تا دوره‌ی معاصر، نشر نی.

۳) خورشید احمد (۱۳۷۴)، مطالعاتی در اقتصاد اسلامی، ترجمه‌ی محمد جواد مهدوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

۴) محمد انور (۱۳۷۵)، الگوی اقتصاد بدون ربا، ترجمه‌ی اسدالله فرزین وش، مؤسسه‌ی تحقیقات پولی و بانکی.

۵) موسویان، سید عباس (۱۳۷۸)، نقد و بررسی مبانی حقوقی و دلایل اقتصادی بهره، کتاب نقد، شماره